

صفحات ۳۶ - ۷

واکاوی و سنجش توحید ولایی - اسلامی مابین علامه طباطبایی، شیخ محمود شبستری و عطار نیشابوری

محمد رضا اسعد^۱

مجید رضا کمالی بانیانی^۲

مهدی رضا کمالی بانیانی^۳

چکیده

بازشناسی مقوله «ولایت»، بازشناسی «توحید ناب» اعم از توحید معرفتی، توحید صدری، توحید وجودی و توحید شهودی است؛ چه این که موحد ناب و کامل نیز در «ولایت‌شناسی» تجلی می‌یابد. ولایت عرفانی، بیت‌الغزل عرفان اصیل و معرفت حق و اسمای حسناى الهی و اوصاف غلبای حق است که روح و جوهر عرفان به شمار می‌رود و «ولایت»، تجلی آن حقیقت معرفت و معرفت حقیقی است. «ولایت» را که نقطه اوج تکامل انسان در عالم عرفان و سیر و سلوک، و فصل ممیز حقیقت انسانی و انسان حقیقی، کمال انسانی و انسان کامل از ماسوای خویش در عالم و آدم است و علامت سفرای الهی و سالکان کوی دوست به شمار می‌رود. عرفای اسلامی هر کدام در آثار خود به تبیین و تشریح عقاید خود در این مورد پرداخته اند. هر چند شیوه‌های موجود تنها در ظاهر مختلفند اما در باطن حکایت از یک شیوه دارند. با عنایت به اهمیت موضوع و تکرر آراء، در این مقاله سیری کوتاه و مجمل به نظریه ولایت در آراء شیخ محمود شبستری، عطار نیشابوری، علامه طباطبایی و مقایسه و تطبیق آنها با هم به شیوه کتابخانه‌ای، شده است.

واژگان کلیدی

ولایت، عرفان، سنجش، عرفا.

^۱ استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران. Email: Mr-asad@iau-arak.ac.ir

^۲ دانشجوی دکتری تخصصی حقوق خصوصی. Email: Majidreza_kamali@yahoo.com

^۳ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد، اراک، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: Mehdi_reza_kamali@yahoo.com

پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۳/۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۲۰

طرح مساله

به تعبیر مرحوم آیت‌الحق - سیدحیدر آملی - ولایت، «کمال آخر حقیقی انسان است که کامل بودن انسان کامل نیز به فصل اخیر، یعنی ولایت بستگی دارد.» (حیرتی، ۱۳۹۲: ۱۴) استاد، علامه، حسن زاده آملی چه نغز و پرمغز مرقوم فرموده است: «هر چیزی را علامت است و علامت سُفرای الاهی (ولایت) است. عرفان بی ولایت، چنان است که گویی عقل بی درایت.» (قربانی لاهیجی، ۱۳۸۰: ۶۵) پس فهم و شهود ولایت، و مراتب و درجات آن و تبیین اقسام ولایت و پاسخ به این پرسش که آیا ولایت ختم‌پذیر است یا نه و تحلیل و نقد آرای اصحاب معرفت و ارباب ولایت در این زمینه، و دریافت بینش قرآنی و نگرش روایی یا آموزه‌های دینی در این باب، از کلیدهای اصیل و قویم مسائل محوری عرفان ناب اسلامی است. بزرگان حکمت عقلی و ذوقی و معرفت‌های برهانی و عرفانی و ارباب‌الباب و اصحاب سلوک، در موضوع ولایت‌شناسی چند رویکرد داشته‌اند که چکیده آن رویکردها چنین است:

۱. رویکردی فلسفی، عقلانی و برهانی؛ ۲. رویکردی عرفانی، ذوقی و شهودی؛ ۳. رویکردی ترکیبی از برهان و عرفان؛

۴. رویکردی ترکیبی و تلفیقی از قرآن، برهان و عرفان. (ر.ک، گنجی، ۱۳۸۶: ۳۶)

همه رویکردهای یاد شده، به نوعی برون‌دینی، ولی مشروب از آموزه‌های دینی و وحیانی بوده‌اند؛ چه این که عقل صرف و شهود محض بشری را نرسد تا در محور ولایت، آن معارف عمیق، دقیق، جالب و جاذب را به ارمغان آورد؛ زیرا در فلسفه‌های بشری و انسانی افلاطونی، ارسطویی و نوافلاطونی و عرفان‌های بشری چون عرفان هندویی و مصری و ایرانی با همه اقسام و انواعش، نامی از ولایت نیست؛ (ر.ک، موسوی، ۱۳۶۰: ۱۷) چه رسد ولایت به معنای فنای ذاتی در حق و شهود جمال دل‌آرای خدای سبحان. ولایتی که روح و جان عرفان علمی و عینی و توحید نظری و عملی قرار گیرد و در عرض رویکردهای سه‌گانه یاد شده، رویکردی وحیانی یا دینی که به درون‌دینی موسوم است می‌تواند رویکردی مستقل و اصیل در این خصوص باشد؛ اگر چه به یک معنا، رویکردهای برون‌دینی و درون‌دینی در حوزه اندیشه و اشراق اسلامی به‌ویژه شیعی، معنا و مبنای قوی و

قویمی ندارد. (ر.ک، جهان‌شاه، ۱۳۶۲: ۸۲) چه این که دین، جامع عقل، نقل، قلب، برهان و عرفان است و بزرگان معرفت سلوکی و حکمت عقلی، شاگردان مکتب قرآن صامت و ناطق بوده‌اند. در هر حال، رساله‌ها و کتاب‌هایی که در اختیار و معرض دید عقل و دل ما هستند، برخی با رویکرد عقلانی مثل رساله‌الولایه تألیف علامه سید محمدحسین طباطبایی؛ و برخی با رویکردی عرفانی مثل رساله‌الولایه از آقامیرزا احمد آشتیانی؛ و برخی با رویکردی تلفیقی چون مصباح‌الهدایه الی‌الخلافة والولایه اثر حضرت امام خمینی نگارش یافته‌اند؛ البته بحث ولایت در فصوص‌الحکم و فتوحات مکیه ابن عربی و شروح فصوص‌الحکم، مثل شرح قیصری، جندی، جامی، کاشانی، خوارزمی و... همه با رویکردی عرفانی، اما عرفان نظری که خود به مباحث و مسائل فلسفی به صورت تلطیف شده شباهت دارد، تکوین و تکون و تکامل یافته است؛ اما رساله ولایت و رساله خلافت کبری از آقامحمدرضا قمشه‌ای و ... بر مبنای فلسفی - عرفانی لباس ظهور پوشیده و نیم‌نگاهی قرآنی - حدیثی در تفاسیر عرفانی مثل کشف‌الاسرار، مرصاد‌العباد و تفسیرهای عرفانی در ذیل برخی آیات بینات قرآنی در تفسیر شریف‌المیزان و... نیز با رویکردی سلوکی و عرفانی تجلی یافته‌اند.

۱-۱- پیشینه تحقیق

مُبرهن است که در باب ولایت، از دید صاحب‌نظران، سخن‌ها و نظریه‌های متنوعی گفته شده است. از آن جمله می‌توان به مقاله‌هایی چون ولایت از تئوری تا تجربه از علی ذوعلم (زمانه ۱۳۸۳)، ولایت و جایگاه آن در علم کلام (اندیشه دینی، ۱۳۷۶)، ولایت و جلوه ولایت علوی در شعر شاه نعمت‌الله ولی از دکتر ناصر محسنی‌نیا، (مجله فرهنگ، ۱۳۷۷)، تأثیر اندیشه ابن عربی در باب ولایت بر شیخ محمد شبستری از دکتر زهرا ریاحی زمین (فصلنامه اندیشه دینی ۱۳۹۰)، ولایت عرفانی با درنگی بر آراء علامه طباطبایی، نشریه فلسفه و منطق، (۱۳۸۱) و ... اشاره کرد. با عنایت به این موضوع که تاکنون مقاله یا اثری به طور جداگانه مسئله ولایت را مابین آراء شیخ محمد شبستری، شیخ عطار نیشابوری و علامه طباطبایی نکاویده است و با توجه به این که این سنجش می‌تواند به نوعی روشنگر آراء عرفای سنتی و عرفای زمان کنونی ما و مقایسه آنان با یکدیگر باشد، در این مقاله به

این مهم پرداخته شده است.

۱-۲- ضرورت و اهداف تحقیق

همه عرفای اسلامی چه شیعی و چه سنی در مورد ولایت از پیامبر گرفته تا مهدی زمان اعتقادشان یکی است و اصول و محور این اعتقاد عبارتند از عصمت، علم امامت الدنی، قطبیت و حجت عالم بودن. بی شک هر یک از این عرفا از زاویه دیدی متفاوت به مسئله نگریسته اند. ازین رو می توان مابین آراء آنان روابطی بینامتنی نیز مشاهده کرد. از آنجا که سنجش و مقایسه همواره تبیین کننده وجوه تمایزات و تشابهات نظریات مختلف می باشد، اهم مطالب این مقاله، پاسخگویی به پرسش های زیر می باشد:

۱- عرفای مورد نظر چه نظریاتی در باب مسئله ولایت دارند؟

۲- حقیقت ولایت از دید این عرفا در گرو چیست؟

۳- چه تمایزات و تشابهاتی را می توان مابین آراء این عرفا قائل شد؟

۲- بحث

محمی الدین عربی یکی از بزرگان عرفان اسلامی است که وی را پدر عرفان اسلامی نیز گفته اند. وی در سال ۶۳۸ (ه. ق) وفات یافت و تقریباً همه عرفای بعد از وی از آثار او متأثر بوده اند. محمی الدین مانند سایر عرفای سنی مذهب به فقه اهل سنت عمل می کرده است ولی مطالعه آثار وی بیانگر تفکر شیعی اوست. به طوریکه به امامت اهل بیت علیهم السلام به کرات در جای جای کتاب عظیم خود یعنی فتوحات مکیه اشاره کرده است و نیز در فصوص الحکم و شجره الکون در این زمینه اشاراتی دارد: «بدان که ولایت همان محیط عامه و دایره کبری است که خدا هر که را بخواهد انتخاب می کند که نبوت و رسالت از احکام ولایت اند.» (محمی الدین عربی، ۱۳۸۸: ۱۲۳) محمی الدین در ادامه گفتار خود ولایت عظمی را متعلق به رسول اکرم (ص) می داند که وی قطب عالم امکان و قطب الاقطاب هستی است. از دید او قطب عالم هستی حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله است که قبل از رسالت وی این قطبیت و حقیقت محمدی در انبیا قبلی تجلی کرده بوده است و بعد از زمان رسالت ختمیه به اقطاب امت وی انتقال یافته است. او ابتدا به تعریف می پردازد: «هر چیزی که امری از امور بر محور او دور بزند آن چیز قطب آن امر محسوب می

گردد.» (همان: ۱۴۵) سپس در خصوص اینکه این قطب همان حقیقت محمدیه است که در همه انبیاء و اولیا ربانی جریان پیدا کرده است می گوید: «اما آن قطب واحد همان روح محمد (ص) است که از وی امتداد یافته و به همه انبیا و رسل و اقطاب از زمان خلقت آدم تا روز قیامت رسیده است ... و برای این روح محمدی مظاهری در عالم است.» (قیصری، ۱۳۷۵: ۱۵۹) و در خصوص اینکه اقطاب حضرت رسول اکرم در امت وی ۱۲ نفر هستند می افزاید: «و اما اقطاب در امت حضرت رسول اکرم (ص) بعد از بعثت وی تا روز قیامت ۱۲ نفر هستند. در بابی دیگر از فتوحات، محور مدار امت اسلامی را دوازده قطب می داند همان طوریکه مدار عالم جسمانی بر دوازده برج است. محی الدین قطب را نائب خدا معرفی می کند. همانگونه که علی (ع) را نائب حضرت محمد (ص) معرفی کرده و مخالفت پیروان مذاهب چهارگانه شافعیه، مالکیه، حنفیه و حنابله را از اوامر حضرت علی گناه می داند.» (پلاسیون، ۱۹۷۹: ۱۲۴) همان طوری که سرپیچی کنندگان از فرمان اسامه بن زید را که پیامبر اسلام (ص) وی را به فرماندهی برگزیده بود عاصی قلمداد می کند: این قطب نائب خداوند است همانطوریکه علی بن ابی طالب نائب محمد (ص) بود. هنگامی که حضرت برای تلاوت سوره براءت ابوبکر را به سوی مکه فرستاد، علی را خواند تا خود را به ابوبکر برساند و فرمان براءت را به نیابت پیامبر اکرم (ص) برای مردم بخواند. پس بدانکه این قطب تاثیر عظیمی در عالم ظاهر و باطن دارد که خدا این دین را بوسیله وی محکم نگه داشته است و او را با شمشیر خود ظاهر ساخته و از ظلم و جور دور نگه داشته و به عدل حکم کرده است. چه بسا عده ای از اهل مذاهب مانند شافعیه، مالیکه، حنفیه و حنابله با حکم این قطب مخالفت نموده آنگاه که حکم وی بر خلاف حکم این ائمه چهارگانه باشد که اتباع اینان به تخطئه آن امام می پردازند. در حالیکه نزد خدا گناهکار بوده و اینان شعورشان به این مساله نمی رسد و حال آنکه حق سخن گفتن در مقابل کلام این قطب را ندارند همانگونه که عده ای در عمارت اسامه بن زید حرف زدند و حال آنکه نمی باید حرف می زدند و این گونه حرف زدنها بود که باعث شد علی از امت محمد (ص) دور بماند و خدا به همین جهت در آخرت به آنها سخت گرفته و از آنها حساب خواهند کشید (ر.ک، جهانشاه، ۱۳۶۲: ۴۶) در جایی دیگر از کتاب خود برای امام حسن (ع) و امام

حسین(ع) بابتی مستقل باز کرده و در مورد قطیبت و امامت آن دو می گوید: « بدانکه خدا تو را به روحی از خودش موید کند کسانی که به این منزل رسیده اند از انبیا(ص) چهار نفرند که عبارتند از: محمد، ابراهیم، اسماعیل و اسحق علیهم السلام و از اولیا دو نفرند که عبارتند از حسن و حسن دو فرزند رسول خدا (ص) ولو غیر از اینکه این دو نفر از ائمه نیز هر کدام به اندازه مقام خود بدان رسیده اند.» (گنجی، ۱۳۸۶: ۱۵۶) وی در مورد امام زمان حضرت مهدی(عج) نیز بابتی مستقل باز کرده و معتقد است که:

«بدان که خدا ما را تائید کند یقیناً خدا خلیفه ای دارد که روزی ظهور خواهد کرد در حالیکه زمین پر از ظلم و جور و ستم شده است ولی او آن را از عدل و قسط پر خواهد کرد حتی اگر از عمر دنیا یک روز بیش نمانده باشد، خدا آن روز را آنقدر طولانی می نماید که مهدی خلیفه خدا از عترت رسول خدا (ص) و فرزند فاطمه که اسمش هم اسم رسول خدا(ص) و جد او حسین بن علی بن ابی طالب است. از مردم در بین رکن و مقام بیعت می گیرد. شبیه رسول الله(ص) است هم در خلق ... به واسطه مهدی همه مذاهب از بین می روند و جز دین خالص دینی باقی نمی ماند. شهدای مهدی بهترین شهدا و امنای مهدی بهترین امانا هستند. حکم هر چیزی را از سوی خدا می داند زیرا که او خلیفه خداوند است. زبان پرندگان را می داند و عدالتش در انس و جن سریان دارد.» (همان: ۱۵۷)

اما مسئله ولایت را به نیکی می توان در آراء شیخ عطار نیشابوری، شیخ محمود شبستری و علامه طباطبایی مشاهده کرد. در زیر به واکاوی این موارد و سنجش آنان با یکدیگر پرداخته شده است.

۲-۱- ولایت از دیدگاه عطار نیشابوری

از نظر عطار ولایت باطن نبوت و رسالت است. یعنی نبوت و رسالت جهت بیان احکام می باشد، ولی ولایت جنبه عمل به آن احکام و تقرب جستن به حضرت احدیت است. ولی و امام کسی است که حفظ باطن رسالت را بر عهده گرفته و مردم را طبق آن تربیت می کند و از ضروریات است چرا که دین خاتم پایان دهنده احکام عالم انسانی لوده و شریعت اسلام کاملترین شرایع است که با ختم احکام نبوت نیز خاتمه می یابد. اما عمل به احکام و رشد و تعالی در سایه عمل به احکام و تقرب به خدا هیچگاه پایان نداشته

است (فاضلی، ۱۳۷۴: ۶۴) شیخ در معنی دوام ولایت و ولی حق می گوید:

ولایت برتر از طور عقول است
ولایت عالم عشق است می دان
که تا مفتوح باشد باب توبه
به هر وقتی و هر دور و زمانی
وجود او بلاها می کند رفع
نباشد خمشان تا روز محشر
به صورت تا یکی گردد زایشان
چو ایشان رخت بر بندد یکسر
چو بر دارند تمامت اولیاء را

از این معنی که عقلت بوالفضول است
که عقل آنجا بود مدهوش و حیران
ولایت را نباشد قطع توبه
بود صاحب دلی در هر مکانی
به جمله مردمان از وی رسد نفع
که گردد این جهان یکسر مکدر
نگردد گیتی از محشر پریشان
شود پیدا علامتهای محشر
قیامت کشف گردد آشکارا

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۰: ۴۴)

و نیز می گوید:

ز قول مصطفی بشنو پیامی
که خلقان جهان را ره نماید
اگر او در جهان یکدم نباشد
چو عالم از امامی نیست خالی

که باشد در جهان آخر امامی
ز اسرار خدا آگه نماید
حقیقت عالم و آدم نباشد
که را دانی امام خویش حالی

(همان: ۱۳۷۳: ۵۴)

ملاحظه می شود که در سخنان عطار معنای ولایت چقدر وسیع و پیچیده است که اگر ولایت منقطع شود ختم جهان هم فرا می رسد پس در حقیقت نه عالمی می ماند و نه آدمی و اینها همه بر دوام ولایت تاکید دارد چرا که ولی مطلق خداست و ولایت اسم خداوند است و اسم خدا تا خدا باقی است باقی خواهد ماند. قرآن کریم در چند مورد هم خداوند را به این اسم شریف توصیف فرموده است: *فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَيْسَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ*. (قرآن، یوسف: ۱۰۱) یا *وَكُفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيًّا* و *كُفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا* (همان، النساء: ۴۵) *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ آمَنُوا* (همان، المائدة: ۵۵) پس با توجه به اشعار عطار در پندنامه و اسرارنامه و مصیبت

نامه و مظهر العجایب و منطلق الطیر، قطب الاقطاب حقیقی وجود اقدس حضرت رسول اکرم (ص) است. این مقام قطبیت و ولایت بعد از حیات حضرت به جانشین وی رسیده است. و کسی لیاقت این جانشینی را دارد که با او نسبت داشته باشد. (فاضلی، ۱۳۷۴: ۱۵۸)

این نسبت به دو گونه است یا صوری است و یا معنوی. صوری اقربای نسبی آن حضرت را گویند و معنوی پیروان آن بزرگوار می باشد. مقام ولایت و امامت و جوهر اصلی آن روح محمد (ص) است چون پیش از اینکه به این عالم آید پیغمبر بوده و از این معنی هم خبر داد آنجا که می فرماید: کنت و آدم بین الماء والطين. (ر.ک، همان) و در روایات اسلامی نص صریح و فراوان بر اینکه امام و ولی بعد از حضرت رسول اکرم (ص)، علی (ع) است و حتی بعضی از آیات قرآن کریم نیز دلیل این مدعی است. مانند آیه تبلیغ، مباحله، ولایت و آیات سوره الانسان. اما در این روایات خصوصاً روایات شیعی ادامه دهندگان باطن رسالت و اهل بیت عصمت و طهارت (ص) معرفی کرده است. اولین شخص این سلسله شریف وجود مقدس علی (ع) و آخرین آن صاحب الزمان مهدی موعود (عج) است.

در کتب عرفانی عرفای ما نیز همچون (محلّی الدین عربی، مولوی، عطار نیشابوری و شیخ حیدر املی، و ...) این مساله به تواتر بیان شده است که انسان کامل قطب عالم است و این انسان در هر زمانی باید باشد که اولین آن از انبیا حضرت آدم و آخرین آن حضرت خاتم (ص) بوده است و از اوصیا اولین آن حضرت علی (ع) و آخرین حضرت مهدی (عج) است. اهل بیت (ع) در آثار جناب شیخ به چند وجه بیان شده اند گاهی هر کدام مستقلاً موضوع سخن جناب شیخ بوده است و بعضی به صورت دسته جمعی مورد خطاب هست که در اینجا به ذکر چند نمونه می پردازیم:

قطب اصل او بود پیدا و نهان	سر از آن بر کرد از ناف جهان
قطب عرش و فرش و کرسی اوست بس	چون گذشت از حق چه پرسى اوست بس
کی جهان بی قطب باشد پایدار	آسیا از قطب باشد برقرار
گر نماند در زمین قطب جهان	کی تواند گشت بی قطب آسمان
گزرزیک قطب است عالم را قرار	در جهان تو دو قطب است آشکار
قطب شیر و صید کردن کار او	باقیان این خلق باقی خوار او

تا قوی گردد کند صید وحوش
کز کف عقلست جمله رزق حلق
این نگه دار از دل تو صید جوست
بسته عقل است تدبیر بدن
ضعف در کشتی بود در نوح من
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۰: ۲۱-۲۰)

گردش افلاک گردد او بود
(مولوی، ۱۳۶۸: ۴۵/۵ - ۲۳۳۹)
آنچه فوق حال تُست آید محال
(همان: ۳ / ۳۶۵۵)

شیخ، حضرت علی(ع) را قطب دین دانسته است:

کان علم و بحر حلم و قطب دین
ابن عم مصطفی شیر خدا
خواجه معصوم و داماد رسول
(عطار نیشابوری، ۱۳۷۳: ۲۹)

تا توانی در رضای قطب کوش
چون برنجد بی نوا مانند خلق
زانکه جور خلق باقی خورد اوست
او چو عقل و خلق چون اعضای تن
ضعف قلب از تن بود از روح من
قطب آن باشد که گرد خود تند
قطب گوید بر تر آای مست حال

شیخ در کتاب اسرارنامه می فرماید:

شجاع صدر صاحب حوض کوثر
به دل غواص دریای توکل
علی الحق حجه السلام او بود
به یک رمز از دو عالم صد نشان دار
(همان، ۱۴۵: ۱۳۸۹)

سوار دین پسر عم پیغمبر
به تن رستم سوار رخس دلدل
علی القطع افضل ایام او بود
مناری سلونی در جهان دار

و در کتاب مصیبت نامه می گوید:

از امیر مومنان حیدر گرفت
ز آهن او سنگ موم نحل شد

رونقی کان دین پیغمبر گرفت
چون امیر غل شیر فحل شد

مردی او از خدای لایزال
شیر حق با تبلیغ حق دین پروری
وان رستم یا زدستان یا ز زال
همچو زال و رستم دستان گری
وز خداوند جهانش هل اتی است
لافتی الا علیش از مصطفی است
(همان، ۱۳۸۰: ۱۲۶)

و نیز در خسرونامه و پندنامه و مظهر العجایب اشعار زیادی در خصوص حضرت علی (ع) دارد که همگی حکایت از مقام ولایت آن حضرت بد از پیامبر اسلام دارد:
بود حیدر حقیقت مظهر نور
برادر جان و دل آن یار باشد
به گیتی همچو خورشید است مشهور
ز غیر او دلم بی زار باشد
تو او را گگر شناسی راه یابی
حقیقت مظهر الله یابی ...
(همان، ۱۳۷۳: ۱۶۵)

شهبوار لوشف شیر خدا
آن امامی کوبه حق اسرار گفت
از خدا دانی جهان را رهنما
گفت با منصور و هم با راز گفت
مصطفی سر خدا، با او بگفت
از حقایق ذره ای کی او نهفت
سر اسرار محمد دان که اوست
مظهر کل عجایب حیدر است
ختم کردم این کتب بر نام او
حق بسی گفته ثنا در شأن او
خود بدانستی که آخر هم خود اوست
در میان سالکیان او رهبر است
ز آنکه دارم مستی از جام او
گر نمی دانی بخوان قرآن او
(همان، بی تا: ۱۶)

علاوه بر مدح و توصیف مقام امام اول شیعیان، حضرت علی (ع) در مورد اهل بیت علیهم السلام اسلام نیز اشعاری دارد که در زیر به آن اشاره می کنیم:

نور چشم مصطفی و مرتضی
جمع کرد حسن خلق و حسن ظن
شمع جمع انبیا و اولیا
جمله افعال چون نامش حسن
همچو خورشیدی همه چشم و چراغ
خواست تا جمله بیخشد هیچ دید
جد وی کز وی دو عالم بود پر
در مروت چون جهان پرپیچ دید
ساختی خود را برای وی شتر

قره العین نمازش خـواندی
جمله آفاق ابجد خوان اوست
قتل را شد آن دگر یک با پدر
مصطفی دادش بدان لب قبله باز
خون توان کردن جگر این قهر را
(همان، ۱۳۷۳: ۱۶۷)

آن حسن سیرت حسین بن علی
آن محمد صورت حیدر صفت
زانکه او سلطان ده معصوم بود
شاهد زهر شهید کربلا
نیم کشته گشته سر گشته به خون...
(همان، ۱۳۸۰: ۳۷)

که نه معصوم پاکش پس رو آمد
به مهرش نه فلک از پی روان است
جهان علم و بحر معرفت بود
ولی نورش همه عالم گرفته
(همان، ۱۳۷۸: ۲۵)

عطار در این ابیات، هم به وجود دوازده امام اشاره می کند و هم به ادامه امامت از نسل حضرت سیدالشهدا. ضمن اینکه عصمت آنها را هم بیان می کند. زیرا همانگونه که ذکر شد امام خلیفه خدا و قطب عالم است. در کتاب *تذکره الاولیاء* شیخ عطار از امام صادق (ع) و امام باقر (ع) و ولایت و امامت آنها به تفصیل سخن به میان آمده است و نیز در *مظهرالعجایب* در مورد دیگر امامان و ولایتشان یاد می کند و ولایتشان که به ذکر چند بیت می کنم. در مورد امام جعفر صادق (ع) می فرماید:

آنکه از جان بود پیوند نبی

در نمازش بر کتف بنشانندی
این چنین عالی اب و جد کان اوست
زهر را با جد خود شد این پسر
آن لبی کو شیر زهرا خورد باز
چون توان کردن گذر که زهر را
یا در مدح امام حسین (ع):

کیست حق را و پیمبر را ولی
آفتاب آسمان معرفت
نه فلک را تا ابد مخدوم بود
قره العین امام مجتبی
کشته او را دشنه آغشته به خون
چو خورشید جهان را خسرو آمد
چون آن خورشید اصل خاندان است
چراغ آسمان مکرمت بود
به همت هر دو عالم کم گرفته

بشنو از گفتار فرزند نبی

آن امامی کوبه حق این راه رفت
آن امامی کوجو جدش پاک بود
در ولایت معنی اسرار داشت
جعفر صادق امام خاص و عام

از جهان او بادل آگاه رفت
کی چو بایش دشمن پاک بود
در هدایت جان هشت و چار داشت
مقتدای خلق و معنی و کلام
(عطارد نیشابوری، بی تا: ۱۴۷)

و نیز در مورد امام موسی کاظم (ع) می فرماید:

رو تو پیش موسی کاظم به حلم
رو به پیش موسی کاظم به حرف

زانکه او باشد به معنی کان علم
جان خود را او ساز صرف
(همان: ۱۳۸۰: ۱۳)

و یا در مورد امام رضا (ع) می فرماید:

این سخن نقل است از سلطان دین
آن امامی کوحقیقت یاب بود
اسم او خواهی که دانی ز اولیا
آن امامی کوطریق دید حق

از امام متقین ایمان دین
در میان بحر دین گرداب بود
هست نام او علی موسی الرضا
جمله اهل الله را داده سبق
(همان: ۱۵)

و نیز در مظهرالعجایب از همه امامان یکجا اسم می برد:

اگر از جام او نوشی چو احمد
اگر از جام او نوشی چو حیدر
اگر از جام او نوشی حسن وار
اگر نوشی تو از جام حسینی
اگر از جام او نوشی چو سجاد
اگر از جام او نوشی چو باقر
اگر از جام او نوشی چو صادق
اگر از جام او نوشی چو کاظم
اگر از جام او نوشی رضاگوی

شریعت را بلدانی همچو ابجد
دو عالم بی شکست گردد مسخر
خدا یار تو باشد در همه کار
به ظاهر هم به باطن نور عینی
تو باشی جان و روح جمله عیار
شود بر تو همه اسرار ظاهر
تو باشی بر تمام عتلم حاذق
بمانی از بلای نفوس سالم
درادر دین و دنیا پیشواگوی

اگر از جام او نوشی تقی وار
اگر از جام او نوشی نقی بین
اگر از جام او نوشی چو عسکر
اگر از جام او نوشی چو مهدی

شوی از خواب غفلت زود بیدار
مبین خود دشمنان آل یاسین
تورا قطره نماید حوض کوثر
تو باشی در زمان خویش هادی

(همان، بی تا: ۱۲)

۲-۲- ولایت از دیدگاه شیخ محمود شبستری

محمی الدین عربی پدر عرفان اسلامی است و در مورد مسایل عرفانی سنگ تمام گذاشته است. پس عرفای بعد از او هر آنچه که گفته اند در حقیقت وامدار اویند و شیخ شبستری هم از جمله این عرفا است که با تعلیمات ابن عربی آشنایی داشته و مشکلات خود را در مورد دو کتاب فتوحات مکیه و نصوص الحکم و اندیشه های ابن عربی با شیخ امین الدین - از آگاهان افکار و تعلیمات ابن عربی و شاید از مدرسان کتب او - در میان می نهاده است. بررسی آثار شیخ نشان می دهد که وی در مورد مساله ولایت متأثر از آراء و افکار ابن عربی بوده و چنانکه خود می گوید مدتی از عمر خود را در مطالعه فتوحات مکیه و فصوص الحکم گذرانیده است. اما چون از عبارات فتوحات و رموز و استعارات نصوص الحکم حاصلی نمی بندد و شک و تردید و تشویش و اضطراب رهایش نمی کند و به مرحله یقین و آرامش خاطر و سکینه قلبی - که هدف هر سالکی است - دست نمی یابد بر آن می شود که از قال به حال باز گردد و قدم در طریق سلوک عملی گذارد. به این ترتیب در دل می زند و لبیک دوست از درون جان می شنود:

سخن شیخ محمی نیست درین
راستی دیدم این سخن همه خوب
بعد از محمی و جد و جهد تمام
گفتم از چیست این تقلقل باز
کاین حدیث دل است از دل بجوی
چند گردی به گرد هر سر کوی

چون نکرد این دل مرا تسکین
لیک می داشت نوعی از آشوب
دل من همی نمی گرفت آرام
هاتفی دادم از درون آواز
گرد هر در به هرزه بیش میوی
درد خود را دوا هم از خود

جوی (شبستری، ۱۳۸۱: ۱۴۵)

این تعریفی است نسبت به سخنان شیخ محی الدین عربی که شیخ شبستری را از قال خارج و به حال آورده و در واقع همان سیر و سلوک عملی در مسایل عرفانی است. کتاب گلشن راز که زبده چکیده حکمت نظری صوفیه است را می توان با فتوحات و فصوص الحکم مقایسه کرد؛ چرا که شباهتهای زیادی میان آن دو است و شبستری هم در عرفان نظری مانند بیشتر متفکران عارف مشرب قرن هشتم از ابن عربی متأثر است. پس باید گفت تعلیمات خاص مکتب ابن عربی بویژه در مباحث مربوط به وجود، نبوت، ولایت، اسماء و صفات الهی، انسان کامل و ... در جای جای گلشن راز موج می زند. اما این نکته را نباید فراموش کرد که چون چند متفکر به روشی همانند و بر بنیادی مشابه و در شرایطی یکسان بیندیشند و با توجه به اصولی معین فکر کنند، ناچار میان گفته های آنان همانندیهایی پیدا خواهد شد و به نتیجه هایی کمابیش مشابه خواهند رسید. بنابراین مشابعت هایی که گاهی میان افکار شبستری و نظریات عارفان دیگر دیده می شود در همه حال نشانه اقتباس نیست. به نظر شیخ، مقام محمدی از اعلی مراتب انسانیت است و اعتقاد دارد سرانجام سیر و سلوک اتصاف است به بقای بعد از فنا و ختم این مرتبه به مقام محمدی است که نقطه منتها به مبدا پیوندد و حقیقتی است جامع نبوت و ولایت که در هر دوره ای از دوره های قدسی تاریخ به صورت پیامبر آن دوره ظهور می کند. (شبستری، ۱۳۸۱: ۶۷) به نظر او اساس همه مراتب کمال آدمی ولایت است و حقیقت ولایت گه گاه در انسان کاملی بنام ولی ظهور و بروز می کند و این ولایت قطع شدنی نیست و دائمی است. چرا که وصال حق و حصول معرفت مقید به زمان معین و مکان خاصی نیست و فیض الهی انقطاع نمی پذیرد و با هیچ عاملی باز نمی ایستد و با اینکه حقیقت یگانه ولایت گاه در این ولی و گاه در آن ولی ظهور می کند و در هر زمان بصورت کامل از آن زمان بروز می کند. (ر.ک، همان: ۶۹) این تناسخ نیست بلکه ظهوراتی است در عین تجلی. و معتقد است که ولایت در مظاهر گوناگونی نمایان می شود و نامهای گوناگونی دارد. و نیز اعتقاد دارد که امامت و شخص امام استمرار و امتداد وجود نبی و نور محمدی است و خاتم الاولیا را امام مهدی (عج) می داند که با ظهور او جهان پر از عدل و داد می شود. (اسفندیار، ۱۳۸۸: ۷۱) پس شیخ محمود شبستری در گسترش اندیشه انسان کامل و نظریه ولایت - که مایه هایی از تصوف و تشیع

را در خود دارد - سهم بسزایی دارد و چکیده نظرات ابن عربی را در گلشن راز آورده است؛ ولی هیچ گاه گرد تقلید و اقتباس کامل از گفته های آنها نگشته است. تفاوت میان این بزرگان این است که اولاً آثار ابن عربی، به عربی است و آثار شبستری به فارسی، دوم اینکه کسی از ابن عربی نخواست که این مطالب بسیار مهم را تالیف کند؛ اما از شبستری خواسته شده بود و اینکه آن نثر است و این بنظم. و تفاوت اصلی اینکه ولایت در کتاب ابن عربی کاملتر و بهتر شرح شده تا گلشن راز. وی به تعریف ولایت پرداخته و ولی باطنی و ظاهری، مساله امامت که استمرار ولایت است، ولایت مطلقه و خاتم الاولیا قطب عالم امکان، حقیقت محمدیه و اینکه اقطاب او ۱۲ نفر هستند را بطور کامل تشریح کرده است. البته این طبیعی است که استاد بالاتر از شاگرد است و کسی هم که از اندیشه دیگری متأثر می شود پایه و رتبه ای مساوی با استادش ندارد. در اینجا هم ابن عربی در تشریح مساله ولایت و سایر مسایل عرفانی برتر است هر چند که شیخ شبستری هم به نحو احسن ادای مطلب کرده است. مطلب دیگر، اشاره ابن عربی به مساله امامت امام حسن و امام حسین و ده امام دیگر کاملاً صریح و آشکار است در حالیکه شبستری اینچنین بیان نکرده است و همانطور که گفته شد گلشن راز در جواب سئوالات امیرحسین هروی سروده شده است؛ (ر.ک، اسفندیار، ۱۳۸۸: ۵۶) هر چند مساله وحدت وجودی و سایر مسایل عرفانی به طور مختصر و بصورت چکیده بیان شده و منابع کاری هر دو قرآن، کتب حدیث و روایات ائمه معصومین بوده است. خلاصه اینکه شیوه افکار این دو در مورد ولایت یکی است منتهی شبستری متأثر از ابن عربی و وامدار اوست با این تفاوت که گرد تقلید نگشته و مطالبی هم از خود بدان افزوده است. تفاوت دیگر اینکه اشعار شیخ محمود شبستری که ثمره عرفان پویا و کارساز است همیشه دهان به دهان می گردد و افق ها را در می نوردد و در سینه ها می جوشد. اما پس از مرگ صدرالدین قونوی پیروانش پراکنده شدند و بدین سان دانش خود او و مرشدش ابن عربی در دل کتابها و کتابخانه ها مکتوب ماند. امروزه آن آثار را فقط محققان می خوانند و مغز و جان خود را می فرسایند.

شبستری چنانکه خود اشاره می کند الفت خاص با آثار شیخ عطار داشته است و از همین رو است که گه گاه لحن بیان او در گلشن راز به شیوه سرودهای عطار - مخصوصاً

اسرار نامه نزدیک می شود و این تنها نشانه تأثیر پیر نیشابور در شبستری که مایه مباهات افتخار اوست، می باشد.

مرا از شاعری خود عار ناید که در صد قرن چون عطار ناید
(شبستری، ۱۳۸۱: ۴۵)

عرفان عاشقانه و رندانه عطار که انعکاس آن مخصوصاً در مباحث پایانی گلشن راز یعنی توضیح الفاظی از قبیل: ابرو، باده، لب، بوسه، پیر خرابات، پیمانه، ترسایی، جام، چشم، خد، خال، ابرو، خرابات، خط، خم، خمخانه، رخ، زلف، زنار، می، بغچه و ... سخت آشکار است. در این قسمت که گاه همان شور و سوز و خد و خال عطار دیده می شود. هر چند که توضیح الفاظ و اصطلاحات مذکور، براساس تلفیقی از تعبیرات عرفانی ایرانی و تعلیمات مکتب ابن عربی است و به جرات می توان گفت که بسیاری از اندیشه های اصلی مطرح شده در گلشن راز، تفسیر و تفضیل ظریف و دقیقی است که در قصیده معروف عطار آمده است. اگر چه شبستری از آثار عطار بهره برد ولی این نکته را نباید در نظر گرفت که چون چند تفکر به روش همانند و بر مبنای مشابه و در شرایطی یکسان و با توجه به اصولی معین بیندیشند، ناچار میان گفته های آنها همانندگی است و به نتیجه هایی کمابیش مشابه خواهد رسید. (اسفندیار، ۱۳۸۸: ۱۲۶) بنابراین مشابهت هایی که گاهی میان افکار شبستری و عطار دیده می شود، در همه حال نشانه اقتباس نیست:

اگر چه زین نمط صد عالم اسرار بود یک شمه از دکان عطار
ولی این بر سیل اتفاق است نه چون دیوانه رشته اشراق است
(شبستری، ۱۳۸۱: ۵۶)

در اندیشه انسان کامل و مسئله ولایت، عطار و شبستری دارای نظر و اندیشه مشابه اند چرا که شبستری هم معتقد است که انسان کامل مظهري است که حق به صفات و اسماء خود را در او می نمایاند و یا مرکزی است که همه صفات را منعکس می سازد. شبستری همانند عطار از اعلا مراتب انسانیت به نظام محمدی تعبیر می کند و می گوید سرانجام سیرو سلوک اتصاف است به بقای بعد از غنا... و ختم این مرتبه به مقام محمدی است که نقطه ی منتها به مبدأ پیوندد. معتقد است که مقام محمدی (ص) حقیقتی است جامع نبوت و

ولایت که در هر دوره ای از دوره های قدیمی تاریخ به صورت پیامبران آن دوره ظهور می کند و با ظهور او دوره جدیدی شروع می شود. هر یک از اینها مظهر اسمی از اسماء الهی و جلوه ای از اوصاف کمال حقیقت جامع محمدی است و مظهر اتم و اکمل آن ها وجود شریف شخص محمد(ص) است. و نیز همانند عطار، اساس همه مراتب کمال را ولایت می داند و حقیقت ولایت گه گاه در انسان کاملی به نام نبی نمایان می شود. (ر.ک، اسفندیار، ۱۳۸۸: ۹۱) نبوت پایان پذیر است و محدود به زمان و مکان؛ اما ولایت قطع شدنی نیست و دائمی است چرا که وصال حق و رسیدن به معرفت به زمان و مکان خاص محدود نمی شود و فیض الهی منقطع نمی شود و از هیچ عاملی باز نمی ایستد. اگر دو جنبه ولایت و نبوت در یک شخص جمع شود در این مرتبه ولایت او که جهت قربت به حق و حصول معرفت و اطلاع بر حقایق الهیه است برتر از جنبه اوست که رو به کثرت دارد و وسیله بیان بیان احکام و شریعت و ارشاد مردم به سر منزل مقصود است.

امامت هم از نظر شبستری ادامه دهنده ی مسئله ولایت و استمرار و امتداد وجود نبی و نور محمدی است و همانند عطار و دیگر عارفان و به تأثیر از شیعیان در برابر آخرین ایام، آخرین ولی را که جامع همه مراتب اولیاء است عنوان کرده اند و این دو به حدی هم آمیخته شده اند که گفته اند: خاتم الاولیاء عبارت از امام محمد مهدی است و سرانجام اوست که جهان را پر از عدل و داد می کند و صلح کل وجود می آید.

تفاوتهای اندکی میان آن دو است و آن اینکه شیخ شبستری همانند عطار به شرح و بسط موضوع نپرداخته و بدین خوبی هر یک از امامان را نستوده است و فقط هر چه را که از او سوال شده، جواب داده است و همین امر باعث محدودیت آن گردیده است؛ دوم اینکه شبستری از عطار متأثر است نه عطار از شبستری. پس بیان مقام اولیاء الله با توجه به کمی حجم گلش راز، در آثار عطار برای خواننده و محقق بیشتر قابل فهم است. چون هر چه مطالب متغیر باشد و بار علمی آن فراوانتر و شرح و بسط کاملتر باشد فایده و سودی که از آن برده می شود به مراتب بیشتر خواهد بود. هر چند که شبستری هم مسئله ولایت را در حد توان با قدم عقل و ذوق و سیر و سلوک عملی به نهایت رسانده است، اما همیشه مطلبی پربها و خوب است که همه جزئیات را بخوبی بیان کند. شبستری هر چند که متأثر از

عطار است اما گرد تقلید نگشته و حتی از دیگری هم نگرفته و همه از اکتشافات وجدان خاصه است و هر معنی که درباره ی این نکته در کتاب ذکر شده مجموع و بر سیل اتفاق دم و قدم شهود وی گشته و نخستین این معانی وی را حاصل گشته است. در هر صورت عرفا مقامات عرفانی خود را از راه تمسک به اهل بیت عصمت و طهارت بدست آورده اند و هر عارفی به مقدار تمسک به اهل بیت و ارتباط با ولی فقیه الله الاعظم خود را به مقام ولایت رسانده است. شیخ عطار و شبستری ... از جمله کسانی هستند که ارتباط شان با اولیاء و ائمه عطار بسیار نزدیک و مخلصانه بوده است. یکی از مسائل مهم در شناخت مذهب عرفا و شعرای عارف مساله ولایت است و توجه آنها به اهل بیت علیهم السلام است.

۲-۳- ولایت از دیدگاه علامه طباطبایی

یک انسان محقق وقتی در خصوص خداشناسی و جهان شناسی و انسان شناسی عرفا و شعرای عارف غور و بررسی می کند، تا مشی عمومی آنان را براساس تعالیم اهل بیت(ع) می یابد. مثلا در اینکه خدا به یقین خلیفه ای در روی زمین دارد خود و این خلیفه قطب عالم امکان و حجت خدا در روی زمین بوده و تنها وسیله ارتباط غیب به شهادت و راه هدایت است و اینکه حجت خدا و قطب عالم باید از ذریه ی حضرت رسول اکرم(ص) و از اولاد فاطمه(س) باشد و همه متفق القولند. (فاضلی، ۱۳۷۴: ۱۴۶) از طرفی بسیاری از این عرفا و شعرا در حالیکه مطلب فوق را کاملا قبول داشته اند در فروع دین خود به یکی از مذاهب اربعه اهل سنت عمل کرده اند که آثار و تاریخ زندگی آنان گواه این مطلب است. وجود این دو حقیقت در آثار بزرگان عرفان و ادب پارسی بسیاری از محققین را در اظهار نظر نهایی درخصوص مذاهب آنان دارای مشکل ساخته است؛ بدین جهت آنانکه جنبه هایی مبادی و اجتماعی یک عارف را مورد تحقیق خود قرار داده اند عرفایی را از قبیل محی الدین عربی، جندی، قیصری، مولوی، سعدی، حافظ و ... را سنی مذهب معرفی نموده اند. ولی بسیاری از محققین که این بزرگان را از بعد عرفان و اعتقاد و اندیشه مورد تحقیق قرار داده اند، آنان را شیعی معرفی کرده اند.

این بزرگان شیعی الاصول و سنی الفروع هستند. ولی از آن جایی که هدف نهایی

عرفانی رسیدن به مقام ولایت است و رسیدن به این مقام تنها با دستگیری ولی الله اعظم امکان دارد که مظهر اسم شریف الولی است. لذا عرفا همیشه دست استمدادشان بسوی ولی الله دراز بوده و به او عشق می ورزیدند. بنابراین هیچ عارفی در عالم اسلام یافت نمی شود که عشق ولایت و ولی الله در دل او نباشد و عشق به این خاندان همیشه شمع جمع عارفان گشته و نور و جودشان چراغ راه آنها بوده است. بنابراین همه عرفا در مقام ولایت متفق القولند. محی الدین عربی در مورد ولایت می فرماید و اعلمن ان ولایه هی الفلک المحیط العام و لهندا و لم تنقطع ولها الانباء العام و اما نبوه التشريع و الرساله منقطه و فی محمد(ص) قد انقطعت (و بدان که ولایت همان ملک و محیط گسترده و عام است که منقطع نمی شود و بر ای این، ولایت خبردهی عام هست؛ ولی نبوت تشریحی و رسالت است.) (محی الدین عربی، ۱۳۸۸: ۱۲۶)

و در جایی دیگری می فرماید: «خدا به اسم نبی و رسول نامیده نشده، ولی به اسم ولی نامیده شده است. در قرآن کریم می فرماید: هو الولی الحمید. و این اسم در دنیا و آخرت بر بندگان خدا جاری است.» (همان: ۱۲۹) در شرح فصوص الحکم آمده است که: «آن قطبی که مدار احکام عالم به اوست او مرکز عالم و دایره وجود از ازل تا ابد است. یک خبر بیشتر نیست که همان حقیقت محمدیه است که درود خدا بر او باد و این حقیقت به اعتبار کثرت متعدد است که قبل از انقطاع نبوت این قطبیت با متعلق یکی از انبیاست که امامت ظاهری نیز دارد مانند حضرت ابراهیم (ص) و یا متعلق به ولی باطنی و مخفی است مانند حضرت خضر در زمان حضرت موسی علیهما السلام قبل از رسیدن موسی به قطبیت ... و هنگامیکه نبوت تشریحی به پایان رسید و ولایت از باطن آن ظاهر شود و این قطبیت از انبیاء به اولیاء انتقال می یابد و هر یک از اولیاء یکی پس از دیگری به این مقام نائل آید تا بوسیله آن تربیت نظام عالم حفظ شود تا اینکه دوره خاتم اولیاء که خاتم ولایت مطلقه است برسد قیام ساعت یعنی قیامت فرا می رسد.» (قیصری، ۱۳۷۵: ۴۵) و درجایی دیگر می گوید: «خلیفه و امام قائم مقام حضرت رسول کسی است که از هر دو جهت صوری و معنوی به او نسبت داشته باشد.» (همان: ۴۶)

به نظر علامه مسئله ولایت از مباحث مهم عرفان نظری است که پایه هایی استوار و

فلسفی دارد. در حقیقت مرتبه پایانی سیر عارفان است که خود در صحائف و مکتوبات و آثار خویش با عبارتهای گوناگون از آن یاد کرده اند همچون فناء ذاتی یا قیام محو اسم و رسم و رفض تعینات و یا مقام توحید ذات و فناء در توحید.

شبستری اعتقاد دارد که مقصد نهایی سلوک مرحله فناء و بقا است. فنا اسم ارتفاع تعین مخصوص است و سالکی که صحرای تعینات در نورد و خود را از خودی وا پردازد و آن سوی محدودیتها و کثرات، هستی لایزال الهی را مشاهده کند، می توان فانی نامید. فنا مرحله ایست که سالک از همه چیزی می گسلد و چنان مستغرق جمال جانان می شود که هر گونه تمایز و دوگانگی از میان می رود و این مقام حیرت و استغراق مدرک در مدرک بود پیامد این فنا بقا است که نیستی از خود عین هستی به حق است. این رتبه از کمال مخصوص انسان کامل است و بس.

علامه طباطبائی بنا به فرموده سخن حضرت استاد حسن زاده آملی رساله ای که است در رابطه با مقامات عرفانی انسان حرفهای بسیاری دارد. تا آنجا که سخن را می رساند به ادراک شهودی و ادراک فکری، ادراک فکری از فلسفه از صغری و کبری، ... را بیان کرده که اگر دقت کنیم این مسائل عرفانی را ابن عربی در کتب مشهور خویش مثل فتوحات مکیه و فصوص الحکم به نحو بسیار جالبی آورده است و می توان گفت که همه عرفای بعد از او وامدار اویند و هریک به زبانی آراء و عقاید و نظرات او را پیروی کرده اند و اما در مورد اینکه آیا مرحوم علامه مبنای روش خاصی در عرفان داشته است یا نه برخورد ایشان با آراء و افکار عارفان و مخصوصاً "با حوزه ابن عربی و سبک تفکر محی الدین در عرفان و همچنین شیخ محمود شبستری که پیرو سرسخت ابن عربی است چه می تواند باشد؟

معمولاً بعد از محی الدین عربی اغلب عرفا سخن وی را تایید کردند؛ منتهی در مسائل عرفانی توجه به دو نکته لازم است یکی اینکه در کلمات عرفا تشابهاتی است که باید این تشابهات را به کلمات بر گردانند. ارجاع تشابهات به محکمت از مستقلات عقل نظری است. اینچنین نیست که ارجاع تشابهات به محکمت خاص قرآن باشد. در کتب عرفانی، گذشته از اینکه تشابهاتی است و باید این تشابهات را به محکمت سخنان عرفا

ارجاع داد نکته دیگری است و آن اینکه اجابتاً بعضی از عرفا در اثر دست دادن حالات گوناگون قدرت کنترل را از دست می دهند. زیرا آنها که معصوم نیستند که اگر حالی به آنها دست داد، فقط به مقتضای آن حال سخن نگویند و کل احوال را در نظر بگیرند. مرحوم علامه بر خلاف شیخ محمود شبستری تنها شطحیات نداشت بلکه می کوشید متشابهاتی هم نداشته باشد. اینها غذاهای روحی انسان است که باید انسان ادورای را طی کند تا به خدا برسد. هر معنایی برای هر ذائقه و هاضمه ای گوارا نیست. چون شیخ محمود شبستری در گسترش اندیشه انسان کامل در نظریه ی ولایت چکیده نظارت ابن عربی را در گلش راز آورده و از طرفی علامه طباطبائی هم روش سید میرزا آملی را احیاء و سید حیدر هم وامدار روش ابن عربی است. پس می توان نتیجه گرفت که مرحوم علامه با شبستری وجه اشتراک زیادی در این مسئله دارد و منتهی زبان و بیان آن دو با توجه به موقعیت مکانی و زمانی فرق می کند و حتی خود علامه هم فرموده که ابن عربی در فتوحات مکیه خود سنگ تمام گذاشته و مطلب را دامن به دامن به انسان می دهد. منتها تفاوت آن دو در مساله ی خلود است که علامه طباطبائی آن را نمی پذیرفت. همانطوریکه شبستری می خواهد همانند ابن عربی معقول و منقول را به هم نزدیک سازد و قرآن و برهان را پشتوانه سخن خود قرار دهد با این تفاوت که چون عارف است علاوه بر عقل و نقل به ذوق و فتوحات یعنی تجربه های مستقیم درونی ردیفات بی واسطه باطنی و املاک حضوری حاصل از تجلیات و مکاشفات نیز تمسک جوید. اما علامه طباطبائی (ره) در مقام ولایت و انحصاری نبودن آن و عمده انکار منکرین این سعادت، متوجه مشاهده حق است. (ر.ک، رضایی یزدی، ۱۳۸۱: ۹۱) و چنین استدلال کرده اند که «وجود خداوند سبحان، پاک و منزّه و مبرا از اغراض و جهات و مکان است پس رویت خداوند با چشم و حس محال است زیرا لازمه رویت جسمیت اوست و لازم است که دارای جهت و کیفیت باشد و محدثین آنان هم به اخباری که در نفی رویت رسیده است تمسک می جویند و تمام آیات و روایاتی که رویت را اثبات می کند تأویل کرد و حمل بر مجاز کرده اند. و تونیک می دانی که دلیل ایشان متوجه نفی رویت وی و مشاهده حسی است که جز شماری اندک از متکلمین مثنی و اهل ظاهر کسی ادعای چنین مطلبی را نکرده است و

اخباری که در نفی رویت رسیده در مقام رد چنین کسانی است و این مطلبی است که با مراجعه به مناظرات و احتیاجات معصومین روشن و آشکار است. «همان: ۹۳» پس منظور منتقدان به رویت و شهود، رویت بصری و مشاهده حسی نیست؛ بلکه آنها معتقد به نوع دیگری از شهودند که عبارت از موجود امکانی فقر و نیاز و عدم استقلال ذات خود و اینکه غنای محض مبدع و پدید آورنده خویش را با تمام وجود امکانی خود نه با چشم حس و نه در مقام ذهن و فکر مشاهده کند و این مطلبی است که ظواهر کتاب و سنت نیز به آن شهادت می‌دهند و براهین عقلی هم بخوبی آن را اثبات کرده است.

مرحوم علامه (ره) با استثناء به آیات و روایات به اثبات مسئله ولایت و انحصاری نبودن آن می‌پردازد و بیشتر خطابش به کسانی است که فکر این مسائل هستند و یا در مورد این آیات و روایات دچار اشتباه شده و به گونه‌هایی آن را تفسیر و تاویل کرده‌اند مثلاً "در آیه ((الا انهم فی مریه من لقاء ربهم...)) که اعتراض است به محبوبان و قسمت دیگر آیه ((الا انه بكل شیء محیط)) که جواب است به اعتراض مذکور. در سیاق آیه‌ی مذکور می‌فرماید: «با آنچه که درباره لقاء گفته‌اند که تصور از لقاء همان موت و قیامت است بطور مجازی_ زیرا آیات خداوند در آن هنگام بروز و ظهور می‌کند، بطوریکه گویی حق تعالی مشهود و مرئی می‌گردد_ منافات و ناسازگاری دارد.» (همان: ۹۴)

خداوند، با آیه فوق در حقیقت به رد سخن این کسان پرداخته و درباره لقاء اذعان می‌دارد که او به همه چیز احاطه دارد و احاطه بر اشیاء در دنیا، قیامت و بعد از مرگ یکسان است. پس هیچ وجهی ندارد که لقا را از جهت احاطه به لقاء و مرگ و قیامت تفسیر کنند. در این صورت این آیه با آیه سابق ربطی ندارد. لیکن معنای آیه چنین می‌شود که او در گواهی دادن بر حقیقت و ثبوت خویش کفایت می‌کند و او خود مشهود هر چیزی است و لیکن آیات و نشانه‌های خود را در آفاق و انفس به ایشان می‌نمایاند تا شک و تردیدی که برای ایشان نسبت به شهود و لقاء و دیدار پروردگار روی داده است از ایشان زدوده گردد. و چگونه شک و تردیدی در این مورد روا باشد در حالیکه خداوند بر همه اشیاء احاطه دارد و اول و آخر و باطن فقط اوست. و به هر سو که رو بیاوری فقط او را می‌بینی اما شک و تردید در آیات و روایات رواست که آن هم به زودی حقیقتش روشن می‌شود.

پس ملاحظه می شود که اینگونه اثبات کردن از روی قرآن و روایات در کتاب ولایت نامه علامه (ره) از حیث تعبیر بهتر از گلشن راز است چرا که این به نثر است و آن به نظم و فهمیدن این مطالب هر چند که یکی هستند و همه به یک حقیقت می رسند بسیار بهتر قابل درک و فهم است؛ در ثانی مطالب گلشن راز را شیخ محمود در جواب سوالات حسینی هروی سروده است؛ در حالی که علامه طباطبائی ولایت نامه خویش را از پایه شروع کرده تا به مرتبه آخر کمالات انسانی و در آنچه که بدان می رسد، می رساند. ایشان با یک دید کلی در مورد دین و حقایق آن، اعتباری نبودن عالم و اثبات آن که باید از چه سخنی باشد، همچنین در مورد ولایت و انحصاری نبودن آن و اینکه قابل وصول برای همگان است و در اینکه راه رسیدن بدین کمال و بعد از اثبات آن چگونه است و در نهایت در مورد کمال انسانی بنحو احسن ادای مطلب کرده است.

مطلب بعدی در مورد این دو اینکه علامه چون یک فیلسوف است سعی کرده است از طریق استدلال و براهین عقلی و با در نظر گرفتن سیر و سلوک، کشف و شهود قلبی و آیات و روایات قرآنی به اثبات نظریات خویش در مورد ولایت پردازد و سخن او بیشتر در مورد رویت حق تعالی و مشاهده حقایق و امور باطنه است. علامه همانند شیخ محمود اثبات می کند حقیقت هر کمالی، همان است که به صورت مطلق، مرسل و دائمی است و قرب هر کمال به اصل حقیقت، همان مقداری است که حقیقت در او ظهور یافته یا مقداری است که حقیقت مقید به قیود و هم نشین با حدود گشته است. پس هر اندازه که شیوه افزایش یابد ظهور کاهش می یابد و بر عکس. و از اینجا آشکار می شود که خداوند سبحان، حقیقت نهایی هر کمال است. و نیز قوت و نزدیکی در موجودی به او به اندازه قیود و حدود عدمی اوست و نیز آشکار می گردد رسیدن هر موجودی به کمال حقیقی مستلزم بقای آن موجود است چون رسیدن به کمال حقیقی مستلزم فنا و از بین رفتن قیود و حدود ذاتی است. عکس مطلب نیز صادق است؛ یعنی فناء هر موجودی مستلزم بقا حقیقتش به تنهایی است. خداوند می فرماید: ((کل من علیها فان و یبقی و جه ربک ذو الجلال و الاکرام)).

پس مقصد نهایی انسان رسیدن به کمال حقیقی از نظر ذاتی و عوارض ذاتی اوست.

یا به عبارت دیگر وصول او به کمال پایانی خود از نظر ذات، صفات و فعل است که مقصود همان فناء ذاتی و صفاتی و فعلی در حق سبحان است که توحید ذاتی و صفاتی و فعلی گفته می‌شود و این مقام عبارت است از اینکه انسان با شهود درمی‌یابد که هیچ ذاتی و فعلی جز برای خداوند سبحان آن هم به گونه‌ای که شایسته‌ی قدس حضرتش (جلت عظمته) باشد در میان نیست بدون اینکه به حلول و اتحاد منجر شود که خداوند پاک و منزّه از این دو است. این برهان از موهبت‌های خداوند سبحان است که اختصاص به رساله ولایت نامه علامه دارد اما از لابه لای گلشن راز می‌توان فهمید که شبستری هم همین نظر را دارد که طرز بیان متفاوت است بدین صریحی و روشنی و مطلب را ادا نکرده است. زیرا که علامه استناد به آیات و کتب سنت و روایات این راه پر مخاطره را و چگونگی رسیدن به آن را به وضوح بیان کرده است. نکته‌ای که باید مدنظر قرار گیرد و امدار بودن علامه به شبستری و امثال اوست همان‌گونه که شبستری و امدار محی‌الدین عربی است.

وجه تمایز میان علامه و شبستری به طور خلاصه این است که ولایت نامه به نثر است و گلشن راز به نظم؛ دوم اینکه گلشن راز به خواهش در خواست یکی از مریدان در پاسخ به حسینی هروی سروده است.

مطلب بعدی اینکه تفکری که شبستری از آن سخن می‌گوید تفکر در محدوده‌ی صور و مفاهیم انتزاعی و دست و پا نزدن در پیچ و خم استدلال‌ها و اشکال منطقی نیست. در نظر فیلسوفان که ارباب استدلال‌اند و اشیاء را بر طبق قوانین عقل می‌شناسند تفکر همان اکتساب مجهولات است از معلومات و با ترتیب امور معلوم است برای رسیدن به مجهول. شبستری مخالف این قسم تفکر نیست اما راهی مطمئن برای رسیدن به معرفت حقیقی نمی‌داند زیرا می‌داند اگر تاییدات الهی نباشد و نفس از کدورت‌های مادی صافی نشود، به مطلوب دست نمی‌یابد.

علامه فیلسوف هم است اما از آن فیلسوفان که استدلال را با کشف و شهود قلبی همراه ساخته و در سراسر کتاب خویش این دو را توأم ساخته و با استفاده از این استدلال‌ات و سیر آفاقی و انفس به هدف رسیده است. شبستری نیز مانند اکثر مردم آذربایجان آن روزگار پیرو مذهب سنت و جمعیت است و در آراء عقاید و کلامی خود به اشاعره تمایل

داشته است. اما شبستری در گلشن راز مذهب عاشق را از تنگ نظریهای آداب دانان جدا می داند و عقید دارد عبادت از عابدی که تعیین پیش از او عدمی است به هر طریق که واقع شود مخصوص گردد به ذاتی که تعیین او عین هستی است و جمله عابد حق باشند. اما مذهب علامه طباطبائی (ره) مذهب شیعه اثنی عشری است و اینکه او مردی بود که علی رغم طعن طاعنان، تزویر کاری حاسدان و دشمنی و خصومت جاهلان و غافلان مردانه پیا خاست و برای ترویج حکمت الهی و معارف ژرف والای عرفانی که از باطن شریعت مطهر حضرت محمد (ص) می جوشد کمر همت به میان زد و از شکایت راه نهراسید و به پسند و ما پسند این و آن اعتنایی نکرد را می نیاسود و خواب و خور و راحت و غنودن را بر خویش حرام کرد و تا توانست با قیات صالحاتی اینچنین برای اهل راه سالکان کوی دوست بر جای نهاد و این وجه تمایزی است میان این بزرگوار با شبستری. صرف نظر از موارد و اختلافات جزئی و اندک هر دو این مسئله یعنی ولایت را به بنحو احسن بیان کرده اند زیرا هر دو معتقدند که دقایق سیر و سلوک عرفانی و لطایف آن در جای جای قرآن نهفته است و اگر بدیده ی بصیرت و تامل نگریسته شود و در جستجوی ظرایف و اسرار کتاب الهی برایم لب الباب عرفان را در آن خواهیم یافت. هر دو مقصد همه انبیا و اولیاء را یکی می دادند و تصریح می کنند که حقیقت یکی است اگر چه بصورهای گوناگون نمایان شود و نامهای مختلف به خود گیرد. و اساس همه مراتب کمال آدمی را ولایت می دانند که گاه در انسان گاهی بنام ولی یا نبی نمایان می شود و به نظر آن دو ولایت قطع شدنی نیست، بلکه دائمی است و در جمیع ادوار تقاضای ظهور در مظاهر می کند. چرا که وصال حق و حصول معرفت مقید به زمان مکان خاصی نیست و فیض الهی انقطاع نمی پذیرد و با هیچ عاملی از حرکت باز نمی ایستد. به مثل می توان گفت که حبه ی حقیقت در هر زمان که در درخت وجود انسان کاملی ظهور نماید، دوباره به مرتبه اول باز می گردد و در زمین استعداد سالکی دیگر می رود و با رور می شود. بدین سان سکه ولایت بر تاج معرفت به مکان خاص و زمان معین اختصاص ندارد و در انحصار شخص خاصی نیست، بلکه همه می توانند کمر همت بر میان بندند و به پای همت و نیروی عشق و قابلیت و عنایت الهی وادی سلوک را در نوردند و مسند نشین ولایت کمال و بارگاه معرفت گردند.

۳- نتیجه گیری

به نظر شیخ محمود شبستری، مقام محمدی از **اعلاء مراتب انسانیت** است و اعتقاد دارد سرانجام سیر و سلوک اتصاف است به بقای بعد از فنا و ختم این مرتبه به مقام محمدی است که نقطه منتها به مبدا پیوندد و حقیقتی است جامع نبوت و ولایت که در هر دوره ای از دوره های قدسی تاریخ به صورت پیامبر آن دوره ظهور می کند. به نظر او اساس همه مراتب کمال آدمی ولایت است و حقیقت ولایت گه گاه در انسان کاملی بنام ولی ظهور و بروز می کند و این ولایت قطع شدنی نیست و دائمی است. شبستری در گسترش اندیشه انسان کامل و نظریه ولایت - که مایه هایی از تصوف و تشیع را در خود دارد - سهم بسزایی دارد و چکیده نظرات ابن عربی را در گلشن راز آورده است؛ ولی هیچ گاه گرد تقلید و اقتباس کامل از گفته های آنها نگشته است و تفاوت اصلی ولایت مابین او محی الدین عربی اینکه ولایت در کتاب ابن عربی کاملتر و بهتر شرح شده تا گلشن راز. محی الدین عربی به تعریف ولایت، ولی باطنی و ظاهری، مساله امامت که استمرار ولایت است، ولایت مطلقه و خاتم الاولیا قطب عالم امکان، حقیقت محمدیه و اینکه اقطاب او ۱۲ نفر هستند پرداخته و آنها را بطور کامل تشریح کرده است. مطلب دیگر، اشاره ابن عربی به مساله امامت امام حسن و امام حسین و ده امام دیگر کاملاً صریح و آشکار است در حالیکه شبستری اینچنین بیان نکرده است. شیوه افکار این دو در مورد ولایت یکی است، منتهی شبستری متأثر از ابن عربی و وامدار اوست با این تفاوت که گرد تقلید نگشته و مطالبی هم از خود بدان افزوده است. اما از دید عطار این مقام قطبیت و ولایت بعد از حیات حضرت به جانشین وی رسیده است و کسی لیاقت این جانشینی را دارد که با او نسبت داشته باشد. در اندیشه انسان کامل و مسئله ولایت، عطار و شبستری دارای نظر و اندیشه مشابه اند چرا که شبستری هم معتقد است که انسان کامل مظهري است که حق به صفات و اسماء خود را در او می نمایاند و یا مرکزی است که همه صفات را منعکس می سازد. شبستری همانند عطار از اعلا مراتب انسانیت به نظام محمدی تعبیر می کند و می گوید سرانجام سیر و سلوک اتصاف است به بقای بعد از فنا... و ختم این مرتبه به مقام محمدی است که نقطه منتها به مبدا پیوندد و معتقد است که مقام محمدی (ص)

حقیقتی است جامع نبوت و ولایت که در هر دوره ای از دوره های قدیمی تاریخ به صورت پیامبران آن دوره ظهور می کند و با ظهور او دوره جدیدی شروع می شود. امامت از نظر شبستری ادامه دهنده مسئله ولایت و استمرار و امتداد وجود نبی و نور محمدی است و همانند عطار و دیگر عارفان و به تأثیر از شیعیان در برابر آخرین ایام، آخرین ولی را که جامع همه مراتب اولیاء است عنوان کرده است و این دو به حدی هم آمیخته شده اند که گفته اند: خاتم الاولیاء عبارت از امام محمد مهدی است و سرانجام اوست که جهان را پر از عدل و داد می کند و صلح کل وجود می آید. تفاوت شبستری و عطار در این است که شبستری همانند عطار به شرح و بسط موضوع پرداخته و بدین خوبی هر یک از امامان را نستوده است و فقط هر چه را که از او سوال شده، جواب داده است و همین امر باعث محدودیت آن گردیده است؛ دوم اینکه شبستری از عطار متأثر است نه عطار از شبستری. پس بیان مقام اولیاء الله با توجه به کمی حجم گلش راز، در آثار عطار برای خواننده و محقق بیشتر قابل فهم است. مرحوم علامه طباطبایی بر خلاف شیخ محمود شبستری تنها شطحیات نداشت بلکه می کوشید متشابهاتی هم نداشته باشد. چون شیخ محمود شبستری در گسترش اندیشه انسان کامل، در نظریه ولایت، چکیده نظارت ابن عربی را در گلش راز آورده و از طرفی علامه طباطبائی هم روش سید میرزا آملی را احیاء و سید حیدر هم وامدار روش ابن عربی است، پس می توان نتیجه گرفت که مرحوم علامه طباطبایی نیز با شبستری وجه اشتراک زیادی در این مسئله دارد و منتهی زبان و بیان آن دو با توجه به موقعیت مکانی و زمانی فرق می کند و حتی خود علامه هم فرموده که ابن عربی در فتوحات مکیه خود، سنگ تمام گذاشته و مطلب را دامن به دامن به انسان می دهد. مرحوم علامه (ره) با استثناء به آیات و روایات به اثبات مسئله ولایت و انحصاری نبودن آن می پردازد. اینگونه اثبات کردن از روی قرآن و روایات در کتاب ولایت نامه علامه (ره) از حیث تعبیر، بهتر از گلشن راز است چرا که این به نراست و آن به نظم و فهمیدن این مطالب هر چند که یکی هستند و همه به یک حقیقت می رسند بسیار بهتر قابل درک و فهم است؛ در ثانی مطالب گلشن راز را شیخ محمود در جواب سوالات حسینی هروی سروده است؛ در حالی که علامه طباطبائی ولایت نامه خویش را از پایه شروع کرده تا به

مرتبه آخر کمالات انسانی و در آنچه که بدان می‌رسد، می‌رساند. همچنین در مورد ولایت و انحصاری نبودن آن و اینکه قابل وصول برای همگان است و در اینکه راه رسیدن بدین کمال و بعد از اثبات آن چگونه است و در نهایت در مورد کمال انسانی بنحو احسن ادای مطلب کرده است. مطلب آخر در مورد این دو اینکه علامه چون یک فیلسوف است سعی کرده است از طریق استدلال و براهین عقلی و با در نظر گرفتن سیر و سلوک، کشف و شهود قلبی، آیات و روایات قرآنی به اثبات نظریات خویش در مورد ولایت پردازد و سخن او بیشتر در مورد رویت حق تعالی و مشاهده حقایق و امور باطنه است.

Archive of SID

فهرست منابع

- ۱- قرآن
- ۲- آسین پلاسیون، (۱۹۷۹)، ابن عربی، *حیاته و منهبه*. ترجمه عن الاسبانیه عبدالرحمن بدوی. کویت.
- ۳- اسفندیار، محمود رضا، (۱۳۸۸)، *چراغ دل* (مروری بر زندگی و افکار شیخ محمود شبستری). تهران: همشهری
- ۴- بدوی، عبدالرحمن، (۱۹۷۹)، *دور العرب فی تکوین الفكر الارویی*. کویت.
- ۵- _____، (۱۹۷۸)، *شهید العشق الالهی*. رابعه العدویه. کویت.
- ۶- حیرتی، محمد علی، (۱۳۹۲)، *عاشقان ولایت*. تهران: یاس نبی.
- ۷- جهانشاه، ناصر، (۱۳۶۲)، *تأملی در معنای ولایت فقیه از نظرگاه اسلام*، تهران: موسسه انقلاب اسلامی
- ۸- رضایی یزدی، محمد، (۱۳۸۱)، *اندیشه های علامه طباطبایی*، تهران: تبلیغات انقلاب اسلامی.
- ۹- شبستری، شیخ محمود، (۱۳۸۱)، *شرح گلشن راز*، به کوشش محمد لاهیجی گیلانی، تهران: علم.
- ۱۰- عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین، (۱۳۷۶)، *اسرار نامه*. تهران: صفی علی شاه.
- ۱۱- _____، (۱۳۸۰)، *مصیبت نامه*. تهران: زوار.
- ۱۲- _____، (۱۳۷۳)، *پند نامه*. ترجمه عبدالله روح بخشان. تهران: اساطیر.
- ۱۳- _____، (۱۳۸۴)، *مظهر العجایب*. با دیباچه مرتضی الحسینی البرقانی. تهران: پارینه.
- ۱۴- _____، (۱۳۷۸)، *خسرو نامه*. تهران: ارمغان.
- ۱۵- عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین، (۱۳۸۹)، *اسرار نامه عطار نیشابوری*، تهران: در .
- ۱۶- علاء الدوله سمنانی، رکن الدین احمد، (۱۳۶۴)، *العروة الخلوۃ و الجلوۃ*. تصحیح مایل هروی. تهران: هرمس.
- ۱۷- عین القضاة، ابوالمعالی عبدالله بن محمد همدانی، (۱۳۸۶)، *تمهیدات*. تصحیح عقیف عسیران. تهران: سخن.
- ۱۸- طباطبایی، محمد حسن، (۱۳۶۶)، *ولایت نامه*، تهران: امیر کبیر.
- ۱۹- فاضلی، قادر، (۱۳۷۴)، *اندیشه عطار، تحلیل افق اندیشه شیخ فریدالدین عطار نیشابوری*. تهران: طلایه

- ۲۰- قربانی لاهیجی، زین العابدین، (۱۳۸۰)، *حکومت اسلامی و ولایت فقیه*. تهران: سایه.
- ۲۱- قیصری، داوود، (۱۳۷۵)، *شرح فصوص الحکم*. تهران: علمی فرهنگی.
- ۲۲- گنجی، حسین، (۱۳۸۶)، *امام شناسی*، قم: مجمع جهانی شیعه شناسی.
- ۲۳- ماسینیون، لوی وب گراوس، (۱۹۳۶)، *اخبار الحلاج او مناجیات الحلاج*. پاریس :
- ۲۴- محی الدین ابن عربی، شیخ اکبر، (۱۳۸۸)، *فتوحات مکیه*. تهران: مولی.
- ۲۵- موسوی، علی، (۱۳۶۰)، *عروج آزادی در ولایت فقیه*، تهران: سروش.
- ۲۶- مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۶۸)، *شرح مثنوی*. به کوشش رینولد نیکلسون. تهران: مولا.

Archive of SID